

تعلق الإرادة الإلهية بالإنسان وأفعاله: ارتباط اراده الهی به انسان و کارهایش

أولاً: الله مرید للإنسان، لهذا خلقه وأعطاه الحول والقوة.

اول: خداوند انسان را اراده نموده است. به همین دلیل او را آفرید و به او حرکت و نیرو بخشید.

ثانياً: الله مرید لبعض أفعال الإنسان التي مكّنه الله من فعلها لهذا أمره بها، وغير مرید لبعض أفعاله التي مكّنه الله من فعلها أيضاً لهذا نهاه عنها.

دوم: خداوند برخی از کارهای انسان را که توانایی انجام دادنش را به او داده، اراده کرده است؛ به همین دلیل او را به آن دستور داده است و برخی از کارهای انسان را که خداوند نیز توانایی انجام دادنش را به او داده، اراده نکرده است؛ به همین دلیل او را از آن نهی کرده است.

ثالثاً: وقوع أفعال العباد في الخارج لا تعني أنه سبحانه مرید لها، بل غاية ما في الأمر أنه أمضاها؛ لأن العباد يوقعونها في الخارج بحول وقوة خوّلها الله لهم ولكن بإرادتهم هم وإن كانت بالصد من إرادة الله سبحانه؛ حيث إنهم مخيرون وفي عالم امتحان.

سوم: وقوع افعال بندگان در خارج، به این معنا نیست که خداوند سبحان آن را اراده نموده است؛ بلکه نهایت موضوع این است که وقوع آن را امضا و تأیید نموده است؛ به این دلیل که بندگان در خارج، این افعال را با حرکت و نیرویی انجام می‌دهند که خداوند به آنان واگذار کرده است؛ ولی این اعمال با اراده‌ی آنان انجام می‌شود، هرچند ضد اراده‌ی خداوند سبحان باشد؛ به این خاطر که آنان اختیار دارند و در عالم امتحان هستند.

فهو سبحانه يمضي (أو لا يمضي) ما يريد وما لا يريد من أفعال عباده وفق قانون وسنة إلهية كونية عامة. ولكن إمضاه سبحانه لما لا يريد من أفعال العبد وفقاً لإرادة العبد لا يعني أنه قد فوّض الأمور للعبد؛ لأن الله سبحانه قد وضع قانوناً تكوينياً عاماً^[576]، ويمكن أن يفعل الإنسان ما يريد من خير وشر ضمن هذا القانون دون أن يمنعه الله، إلا إن اقتضت الحكمة خرق هذا القانون ومنعه (كما في المعجزة).

خداوند سبحان وقوع افعال بندگانش را امضا می کند؛ چه به انجام آن ها اراده داشته باشد و چه نداشته باشد، بر اساس قانون و سنت الهی عمومی وجود؛ ولی امضا و تأیید خداوند سبحان، نسبت به افعال از بندگان که او آن را اراده نفرموده است، طبق اراده ی بندگان است؛ و به این معنا نیست که او امور را به بندگان واگذار کرده است؛ به این دلیل که خداوند سبحان، یک قانون تکوینی عمومی قرار داده است^[577] که بر مبنای آن انسان می تواند فعل خوب و بدی را که می خواهد، انجام دهد، بدون اینکه خداوند او را از آن باز دارد. مگر اینکه حکمت، موجب شکستن این قانون شود و خداوند مانع انجام فعلی توسط بنده ای شود، همان طور که در معجزه اتفاق می افتد.

وبهذا تُردُّ شبهة أو مغالطة الجبر والتفويض، فالإنسان غير مجبر على أفعاله من خير أو شر، وإمضاء الله لها هو بإعطاء الإنسان الحول والقوة والاختيار ضمن حدود حدها الله سبحانه وتعالى، والإنسان يبقى دائماً بحاجة أن يمدّه الله بالوجود والحول والقوة في كل آن وفي حال اختياره للخير أو الشر وفي حال فعله للخير أو الشر، وبهذا فلا تفويض أيضاً.

با این مطلب، شبهه یا مغالطه ی جبر و تفویض پاسخ داده می شود. انسان نسبت به افعال خوب یا بد خود مجبور نیست. امضا و تأیید خداوند نسبت به افعال انسان، با واگذار کردن حرکت و نیرو و اختیار همراه با حدودی است که خداوند سبحان و متعال آن را قرار داده است. انسان همیشه نیاز دارد که خداوند در هر

لحظه با وجود و حرکت و نیرو به او کمک کند؛ هم در حال اختیار انسان برای انجام خوبی یا بدی و هم در حال انجام خوبی یا بدی. در نتیجه تفویض در کار نیست و خدا امور را به انسان واگذار نکرده است.

أما شبهة أو مغالطة بعض السلفيين القائلين بأن كل ما وقع أو حدث في الخارج فهو سبحانه مرید له ومرضي عنده فهي باطلة؛ حيث إنهم لا يميزون بين أفعاله هو سبحانه وبين أفعال عباده، ويخلطون بينهما ولا يميزون بين ما هو مرضي وغير مرضي له من أفعال عباده، ويضعون الكل في سلة واحدة ويصنفون الجميع ضمن قائمة الإرادة التكوينية - التي يقولون بها - ويتوهمون أنها جميعاً مرضية له وهو مرید لها.

اما شبهه یا مغالطه ی برخی از سلفی ها که قائل هستند خداوند سبحان هر واقعه و حادثه ای که در بیرون اتفاق می افتد، اراده کرده است و به آن راضی است، باطل است؛ به این دلیل که آن ها بین افعال خداوند سبحان و افعال بندگان تمایز قائل نمی شوند و این دو را با هم خلط می کنند. آنان بین کارهای بندگان که مورد رضایت اوست و کارهایی که مورد رضایت او نیست، تمایز قائل نمی شوند و همه را در یک گروه قرار می دهند و نام آن را اراده ی تکوینی می گذارند. آنان می پندارند که همگی این افعال، مورد رضایت اوست و آن را اراده کرده است.

والحق إنهم إذا أرادوا تصنيف كل ما وقع في الخارج على أنه واقع ضمن مصطلح الإرادة التكوينية الذي يقولون به؛ عندها عليهم أن يفهموا أن هذه الإرادة التكوينية التي يقولون بها غير كاشفة عن أمره ونهيه وغير كاشفة عن رضاه، بل وعليهم أن يدركوا أنهم قد خلطوا فيها - أي الإرادة التكوينية - أفعاله بأفعال عباده، وبهذا فهي أمر عام يشمل كل ما يقع في الخارج، سواء تعلق من جهة وقوعه في الخارج بإرادة الله أو بإرادة العبد، أي أن الإرادة التكوينية بحسب هذا التعريف ليست إرادة إلهية، بل هي خلطة من الإرادة الإلهية وإرادة العباد، ولا فائدة منها في تمييز صفة الفعل أو الحدث الحاصل في الخارج وكونه مرضي لله أو غير مرضي لله أو كون الله مرید له أو غير مرید له، ومن يستخدمها لتمييز صفة الفعل

أو الحدث الواقع في الخارج فهو أحد اثنين: إما أنه لا يكاد يفقه شيئاً، أو أنه يعرف ولكنه يريد استخفاف بعض الناس الذين يتبعونه بجهل.

حقیقت این است که آنان اگر بخواهند همه‌ی آن‌چه را که در خارج واقع می‌شود، با اصطلاح خودشان اراده‌ی تکوینی بنامند، در این هنگام باید بفهمند که این اراده‌ی تکوینی از امر یا نهی او پرده بر نمی‌دارد و رضایت خداوند را آشکار نمی‌سازد؛ بلکه باید بفهمند که در اراده‌ی تکوینی، افعال او و افعال بندگان را با هم مخلوط کرده‌اند. به همین دلیل، این موضوعی عمومی است که شامل همه‌ی اتفاقات خارجی می‌شود؛ خواه از لحاظ وقوع، در اراده‌ی خداوند رخ داده باشد، خواه در اراده‌ی بندگان؛ یعنی اراده‌ی تکوینی بر اساس این تعریف، اراده‌ی الهی نیست؛ بلکه مخلوطی است از اراده‌ی الهی و اراده‌ی بندگان؛ بنابراین در این تعریف فایده‌ای در تمایز بین صفت فعل یا اتفاقی که در خارج رخ می‌دهد، از این لحاظ که مورد رضایت خداوند هست یا نیست یا خداوند آن را اراده کرده است یا اراده نکرده است، نیست. فردی که از این تعریف برای تمایز قائل شدن بین صفت فعل یا اتفاقی که در خارج رخ می‌دهد، استفاده می‌کند، یکی از این دو مورد است: یا اصلاً چیزی را نمی‌فهمد؛ و یا می‌فهمد ولی می‌خواهد افرادی را که از روی نادانی از او پیروی می‌کنند، خوار و پست نماید.

ولتبسيط الأمر أكثر أقول: إنّ أفعال العباد الواقعة في الخارج غير متعلقة بإرادة الله من جهة الوقوع؛ لأنها ليست أفعاله بل أفعال عباده، وبالتالي فهي متعلقة بإرادة العباد من هذه الجهة. نعم، هي متعلقة بإرادته سبحانه من جهة الأمر والنهي.

برای ساده شدن بیشتر این موضوع می‌گوییم: کارهای بندگان که در بیرون اتفاق می‌افتد، از جهت وقوع، به اراده‌ی خداوند نمی‌باشد؛ به این دلیل که افعال

او نیستند؛ بلکه افعال بندگان هستند؛ در نتیجه از این جهت، به اراده‌ی بندگان هستند. ولی از جهت امر یا نهی، به اراده‌ی خداوند سبحان هستند.

فَسؤال بعض الجهلة من السلفيين: هل أن الملك - الذي لم يعينه الله - حكم بإرادة الله أم رغماً عنه، أو السارق سرق بإرادة الله أم رغماً عنه؛ مبني على مغالطة وهي أنهم يفرضون أن فعل السرقة من جهة وقوعه بالخارج متعلق بإرادة الله سبحانه وتعالى في حين أنه متعلق بإرادة العبد لا بإرادة الله من هذه الجهة، وتعلقه بإرادة الله فقط من جهة الأمر والنهي، أي فقط هل أن الله أمر أم نهى أن يحكم هذا الملك، و فقط هل أن الله أمر أم نهى عن السرقة.

اما در مورد پرسش برخی از سلفی‌های نادان: آیا پادشاهی را که خداوند تعیین نکرده است، با اراده‌ی خداوند حکومت می‌کند یا بدون اراده‌ی خداوند؟ آیا دزد با اراده‌ی خداوند دزدی می‌کند یا بدون اراده‌ی خداوند؟ این پرسش بر اساس یک مغالطه بنا نهاده شده است. آنان فرض می‌کنند که فعل دزدی، از جهت وقوع در خارج، به اراده‌ی خداوند سبحان و متعال است؛ در حالی که از این جهت، به اراده‌ی بنده است، نه به اراده‌ی خداوند. تعلق داشتن آن به اراده‌ی خداوند، فقط از جهت امر یا نهی پروردگار است. یعنی خداوند فقط امر کرده یا نهی نموده است که این پادشاه حکومت کند و خداوند فقط امر به دزدی کرده است یا اینکه از دزدی نهی نموده است.

وأيضاً: لا يوجد شيء يحصل في الوجود إلا والله قادر على منعه، ولا يوجد شيء ممكن إلا والله قادر على إيجاده، ولكنه وضع قوانين لهذا العالم، فقد أعطى الإنسان الحول والقوة والاختيار، وفي الآخرة سيحاسبه على ما فعل وما اختار، ولكنه لا يقهره ولا يجبره في هذا العالم على طاعة خليفة الله في أرضه وتمكينه من الحكم، ولا يجبره ولا يقهره على الصلاة ولا على الصيام ولا على ترك السرقة... الخ، وإلا لكان الإنسان مقهوراً مجبراً على الفعل، ولا قيمة لفعله ولا معنى لعقابه أو إثابته على قيامه بفعل معين أو تركه.

همچنین هیچ چیزی در عالم وجود اتفاق نمی‌افتد، مگر اینکه خداوند، قادر به جلوگیری از آن است؛ و چیز ممکنی وجود ندارد، مگر اینکه خداوند نسبت به ایجاد آن تواناست؛ ولی او برای این عالم، قوانینی قرار داده است. او به انسان، حرکت و نیرو و اختیار داده است. او در آخرت، انسان را نسبت به کارها و انتخاب‌هایش مورد محاسبه قرار می‌دهد؛ ولی در این جهان بر او چیره نمی‌شود و او را مجبور به اطاعت از خلیفه‌ی خداوند در زمین و یاری رساندن به او در حکومت نمی‌کند؛ بر او غالب نمی‌شود و او را مجبور به نماز و روزه و ترک دزدی و ... نمی‌کند؛ در غیر این صورت انسان مجبور به انجام دادن کار است و کارش ارزشی ندارد و معنایی برای عقوبت کردن یا ثواب دادن او برای برخاستن برای انجام کار مشخص یا ترک آن نیست.

إِنَّ، فَاللّٰهُ يَعْينَ خَليفته والناس ممتحنون بتمكين خليفة الله في أرضه، فإن مكنوه فازوا في الدنيا والآخرة، وإن خذلوه ومكنوا غيره أو أطاعوا غيره، فقد خسروا آخرتهم وضيعوا حظهم.

بنابراین خداوند خلیفه‌اش را تعیین می‌کند و مردم برای یاری خلیفه‌ی خداوند در زمین، مورد امتحان هستند. اگر او را یاری کنند، در دنیا و آخرت رستگار می‌شوند و اگر او را خوار کنند و فردی غیر از او را یاری کنند و یا از غیر او پیروی کنند، آخرت‌شان مورد زیان قرار گرفته است و بهره‌شان را از بین برده‌اند.

[576]. مثل القوانين الطبيعية وقوانين الجزاء الديوي على بعض الأفعال كقطع وصلة الرحم والصدقة ونتاج بعض الأفعال النفسية كالحسد... الخ.

[577]. مانند برخی قوانین جاری در طبیعت و قوانین مربوط به پاداش یا مجازات دنیوی بعضی افعال، مانند قطع رحم، صله‌ی رحم، صدقه، و نتایج بعضی افعال نفسانی، مانند حسد.